

An Examination of the Government's Collection of Monetary Fines from Personal Bank Accounts from a Jurisprudential Perspective

Reza Poor-Sedghi

1. PhD in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, University of Qom and Level 4 Seminary, Qom, Iran, rezapoorsedghi@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
Article Type: Research Article	Imposing fines on violators is a common method for establishing social order and a source of revenue for governments. If these fines remain unpaid, neither of these goals is achieved. One proposed solution to the problem of uncollected monetary fines is deducting fines directly from violators' bank accounts after their non-payment. This proposal raises jurisprudential concerns, such as observing debt exceptions (mostasna'at dayn) in debt collection and potential breach of trust (khiyanat fi al-amanah). This study examines these concerns and, by addressing them, ultimately accepts the permissibility of such a solution in cases of necessity, though it strongly recommends avoiding this method due to its potential impact on public trust in the banking system.
Article history: Received 2025/01/05 Accepted 2025/03/17	
Keywords: <i>Bank Account,</i> <i>Debt Collection,</i> <i>Fine (Jarima),</i> <i>Government,</i> <i>Guardianship of the,</i> <i>Jurist.</i>	

Cite this article: Poor-Sedghi, Reza (2025). An Examination of the Government's Collection of Monetary Fines from Personal Bank Accounts from a Jurisprudential Perspective. *Religion and Law*, 46 (12), 65-88.



© Reza Poor-Sedghi.

Publisher: Islamic Research

Center of Parliament of I.R. IRAN. <https://doi.org/10.225/qjrl.2025.328.1017>

بررسی برداشت جریمه‌های نقدی (مالی) توسط دولت از حساب بانکی اشخاص از منظر فقه

رضا پورصدقی

۱. دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم و سطح ۴ حوزه علمیه، قم، ایران، rezapoorsedghi@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۷	اخذ جرایم از متخلفین یکی از راه‌های متداول برای ایجاد نظم و انضباط اجتماعی در بستر جامعه و همچنین از راه‌های کسب درآمد برای حکومت‌هاست. راهی که اگر با پرداخت و وصول مواجه نگردد هیچ‌یک از دو هدف مذکور حاصل نخواهد شد. یکی از راه‌هایی که امروزه برای رفع مشکل عدم وصول مطالبات جرایم نقدی مطرح می‌شود برداشت جرایم نقدی از حساب بانکی متخلفین بعد از خودداری شخص از پرداخت است. این پیشنهاد به دلیل شائبه وجود برخی از اشکالات و ابهامات فقهی مانند: رعایت مستثنیات دین در اخذ طلب و همچنین خیانت‌درامانت محل تأمل است. تحقیق پیش رو اشکالات و ابهامات موجود را بررسی کرده و با پاسخ به آنها در نهایت جواز، چنین راهکاری را در فرض ضرورت پذیرفته است؛ گرچه به لحاظ اعتماد عمومی نسبت به شبکه بانکی، توصیه اکید بر امتناع از ورود به چنین روشی است. واژگان کلیدی: جریمه، حساب بانکی، دولت، تقاص، ولایت فقیه.

استناد: پورصدقی، رضا (۱۴۰۳). بررسی برداشت جریمه‌های نقدی (مالی) توسط دولت از حساب بانکی اشخاص از منظر فقه. دین و قانون، ۴۶ (۱۲)، ۶۵-۸۸



ناشر: مرکز تحقیقات اسلامی مجلس ایران. © نویسنده: رضا پورصدقی

<https://doi.org/10.225/qjrl.2025.328.1017>

مقدمه

اعمال جرایم نقدی و اخذ آن از شهروندان در حکومت اسلامی از موضوعاتی است که از جنبه‌های مختلف محل سؤال فقهی است. اصل اعمال جریمه، شخص اعمال‌کننده و نحوه اخذ آن دارای ابهامات فقهی است. در برخی از طرح‌ها و لوایح این پیشنهاد مطرح است که دولت بتواند از حساب شخصی شهروندان جرایم را کسر کند. جواز چنین عملی از منظر فقه محل پرسش است و نیازمند بررسی فقهی است. در نوشتار حاضر مطالعه و بررسی این موضوع مورد توجه است.

در کتب فقهی چنین موضوعی مطرح نیست؛ نزدیک‌ترین عنوانی که به این مسئله در فقه مطرح است، تقاص است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. نسبت به مسائل بانکی و همچنین مسائل مربوط به جرائم مقالات مختلفی حتی از منظر فقهی نگاشته شده است مانند «بررسی فقهی - حقوقی زمان احتساب خسارت تاخیر تأدیه در جرایم دارای رد مال پولی» (یوسفی راد و همکاران، ۱۳۹۹، ص ۱۸۳ - ۲۰۰) و همچنین «بررسی مشروعیت خرید دین (تنزیل اسناد و اوراق تجاری) در بانکداری اسلامی از منظر فقه امامیه» (رجائی پور و عقباتی، ۱۳۹۲، ص ۷۵-۹۲) ولی نسبت به موضوع این تحقیق، پژوهشی وجود ندارد.

طرح این موضوع در طرح و لوایحی چون طرح حجاب و عفاف و غیره نشان از اهمیت این موضوع است و ضرورت آن بر کسی پوشیده نیست.

تحقیق پیش رو این مسئله را با روش تحلیلی - انتقادی از منابع کتابخانه‌ای مورد مطالعه قرار داده است.

از مبانی مؤثر در تحقیق و حل این مسئله، ماهیت اعتباری سپرده‌های حساب‌های بانکی و ملازمه بین اعمال جریمه با دین است؛ بنابراین لازم است در ابتدا مبانی مذکور روشن شود.

ماهیت اعتباری حساب‌های بانکی

فقها درباره ماهیت سپرده‌های بانکی دیدگاه‌های متفاوتی؛ مانند قرض بودن، ودیعه بودن، مضاربه بودن، ودیعه خلاف قاعده بودن و... دارند. قبل از پرداختن به دیدگاه و نظریات فقها و حقوق‌دانان لازم است، انواع سپرده‌های بانکی تعریف و تبیین شود، سپس دیدگاه‌های

مختلف در ماهیت هر یک بیان گردد .

انواع سپرده‌های بانکی عبارت‌اند از:

الف. سپرده‌های ثابت که خود دارای دو فرد است:

سپرده‌های تحت طلب (پس‌انداز بدون سود) یعنی هر وقت مشتری خواست می‌تواند آن را از بانک بگیرد. البته بانک برای این نوع از سپرده‌ها سودی به مشتری پرداخت نمی‌کند، ولی گاه جوایزی به آنان تعلق می‌گیرد؛

سپرده‌های مدت‌دار همراه با سود در مدت معین (صدر، ۱۴۰۱، ص ۲۳ - ۲۴) سپرده‌های مدت‌دار مبالغی هستند که با این قصد به بانک‌ها سپرده می‌شوند که درآمد مستمری از آنها به دست آید. (جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۶۴)

ب. سپرده‌های متحرک و جاری؛ (صدر، ۱۴۰۱، ص ۲۳ - ۲۴) سپرده‌های جاری، پول‌هایی هستند که با این قصد به بانک‌ها سپرده می‌شوند تا در هنگام نیاز اخذ شود که معمولاً بانک‌ها سودی برای آنها نمی‌پردازند. (صدر، ۱۴۰۱، ص ۲۳ - ۲۴)

باتوجه به مستحده بودن این موضوع، در فقه اسلامی متقدم و همچنین در قانون مدنی جمهوری اسلامی سخنی از ماهیت سپرده‌های بانکی به طور واضح و روشن به میان نیامده است؛ فقها و حقوق‌دانان معاصر پیرامون تبیین ماهیت سپرده‌های بانکی نظریات مختلفی را به شرح زیر ارائه نموده‌اند:

۱. ماهیت حساب جاری، قرض عندالمطالبه و ماهیت سپرده‌های پس‌انداز بدون مدت و سود نیز مانند حساب جاری قرض است، با این فرق که طبیعت این‌گونه سپرده‌ها غالباً قرض عندالمطالبه به مدت کم یا زیاد است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲، ص ۳۴۵) اما سپرده‌های ثابت و مدت‌دار همراه با سود، نوعی از انواع مضاربه بین سپرده‌گذار و بانک است که بانک در به‌کارگیری و سرمایه‌گذاری اصل پول وکیل است. البته با ضمانت اصل سرمایه و تقسیم سود حاصله بین بانک و سپرده‌گذار. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲، ص ۳۴۶)

این دیدگاه باتوجه به اینکه نوعاً صاحبان حساب قصد قرض به بانک ندارند محل تردید است مگر با توجه دیدگاه دوم که خواهد آمد.

۲. سپرده‌های بانکی به عنوان ودیعه و امانت است. اگر مالک اذن ندهد که بانک در آنها تصرف کند، تصرف جایز نیست، و اگر تصرف کند، ضامن است و اگر اذن بدهد یا راضی باشد، جایز است و اگر بانک چیزی با رضایت بدهد یا بگیرد حلال است، مگر رضای به تصرف حقیقتاً به قرض برگردد؛ یعنی تملک به ضامن، در این صورت اگر چیزی با قرار و شرط فی مابین داده شود، حرام است، و ودیعه بانکی ظاهراً از این قبیل است؛ یعنی قرض است، اگر چه به اسم ودیعه باشد. (خمینی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۷۹۱)

۳. در بانک‌های اسلامی، سپرده‌گذاران، سپرده‌های خود را به این عنوان به بانک‌ها می‌دهند که بانک‌داران از طرف آنها وکالت دارند که این پول‌ها را به دیگران تحت عنوان مضاربه یا جعاله یا صلح بدهند و اشخاص نیز با رعایت ضوابط این عقود، این پول‌ها را در مجاری اقتصادی به کار بیندازند و منافع حاصله را بر اساس قرارداد خودشان تقسیم کنند؛ بنابراین با رعایت این ضوابط، نه قرض است و نه ودیعه. (نوری همدانی، ج ۲، ص ۷۹۱)

این دیدگاه قابل پذیرش نیست، زیرا کاملاً روشن است که بانک در ارائه تسهیلات به مشتریان خود را وکیل سپرده‌گذاران نمی‌داند و از طرف خود قرارداد را تنظیم می‌کند. باتوجه به اشکالات موجود در نظریات مطرح شده دیدگاه صحیح امانت با حقیقت قرض است براین اساس احکام قرض بر سپرده‌های بانکی حاکم است.

ماهیت جریمه‌های نقدی

جرایم نقدی با عناوین و قالب‌های مختلفی است برخی توسط محکمه قضایی در مقابل تخلفات در ذیل درجات مختلف مجازات در نظر گرفته می‌شود که تردیدی نیست ماهیت این گونه مجازات‌های مالی، تعزیر است. اگر چه از نظر فقهی ممکن است برخی از بزرگان در چنین

تعزیری ایراد داشته باشند و تعزیر را منحصر در تازیانه بدانند؛ ولی طبق مبنای مقابل که تعزیر را اعم از تازیانه و مجازات‌های مالی می‌داند، تردیدی در تعزیر بودن این مجازات‌ها نیست. برخی از پول‌هایی که حکومت از مردم می‌ستاند در قالب مالیات و عوارض نیز قطعاً ماهیت تعزیری ندارند، زیرا در مقابل تخلف نیستند. ولی برخی از پول‌های دریافتی توسط نهادهای مختلفی چون پلیس راهنمایی رانندگی، شهرداری‌ها و غیره با عنوان جریمه یا ضبط و مصادره اموال در مقابل تخلفات است در ماهیت این اموال چند احتمال وجود دارد؛ اولین احتمال، این است که این جریمه‌ها، تعزیر محسوب شوند؛ ولی اشکال این احتمال اینست که تعزیر باید توسط محاکم قضایی تعیین گردد و همین نکته موجب می‌شود این احتمال قابل‌پذیرش نباشد.

احتمال دوم این است که این جریمه‌ها، نهادی در مقابل تعزیر باشند؛ زیرا کنترل جامعه و نظم‌دهی به آن تنها با تعزیر ممکن نیست و حاکمیت به‌ناچار باید جریمه‌های دیگری را در نظر بگیرد. چنین امری نیز مخالف شرع نیست.

ملازمه بین جریمه و دین

یکی از مباحث مهم و تأثیرگذار در این بحث، ملازمه بین الزام به پرداخت جریمه از سوی حاکم (که در واقع حکم تکلیفی است) با بدهکاری شخص جریمه شده که در واقع حکم وضعی است. به عبارت ساده آیا با اعمال جریمه از سوی حکومت، شخص متخلف به دولت بدهکار می‌گردد یا اعمال جریمه در حد وجوب تکلیفی است بدون اینکه ذمه شخص را مشغول سازد؟

جریمه، یا به‌عنوان تعزیر اعمال می‌گردد که در این صورت باید شرایط و ضوابط تعزیر در آن رعایت گردد، یا به‌عنوان مجازات‌هایی غیر از تعزیر که توسط متصدیان امر می‌تواند اعمال گردد. در هر صورت باید دید آیا دلیلی بر اینکه اعمال جریمه ملازم با بدهکاری شخص است وجود دارد یا خیر؟

در روایات به تعزیر مالی اشاره نشده و بیشتر در شرایط و حدود تعزیر نکاتی مطرح شده است. برای نمونه حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: تعزیر به چه میزان است؟

حضرت می‌فرمایند: کمتر از حد است و در ادامه، راوی باز از مقدار آن می‌پرسد. حضرت می‌فرمایند: متناسب با آنچه حاکم از گناه و قوت بدن وی می‌بیند. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۴۱) همان‌طور که روشن است، در این روایت تنها به تناسب مقدار تعزیر با جرم شخص و میزان تحمل وی اشاره شده است. این روایت و روایات مشابه هیچ دلالتی بر موضوع مسئله این نوشتار ندارد.

ممکن است گفته شود، ماهیت دین و بدهی چیزی غیر از وجوب پرداخت نیست و عرفاً یک چیزند. پاسخ این ادعا بسیار روشن است؛ چراکه در مواردی بدهی، مسلم است بدون اینکه وجوب پرداختی در کار باشد؛ مانند اینکه شخص طلبکار وی را مجاز در پرداخت بدهی کرده است یا مدت زمانی برای آن معین کرده است؛ در این دو حالت وجوب پرداخت فعلی نیست در عین حالی که دین و بدهی فعلی است.

ممکن است ادعا شود از منظر عقلا، ملازمه مذکور فهمیده می‌شود. به این بیان که عقلا هر جا الزام به پرداخت می‌کنند شخص مقابل را بدهکار فرض می‌کنند.

در پاسخ به این اشکال باید گفت اولاً: وجود چنین سیره و ارتکازی در میان عقلا در همه موارد قطعی نیست، همچنان که برخی در مالیات چنین ادعایی مطرح کرده‌اند. (کاشف الغطاء، کتاب المکاسب، ص ۱۰۴) ثانیاً: اعتبار چنین سیره و ارتکازی بر فرض وجود، محل تردید است؛ زیرا امضای آن از سوی شارع قطعی نیست.

مگر اینکه ادعا گردد چنین ارتکازی به قدری در ذهن افراد قوی است که موجب شکل‌گیری ظهور از الزام حاکم می‌گردد که اثبات چنین ادعایی بر عهده مدعی آن است. مقایسه خراج با مواردی چون دیه نیز صحیح نیست؛ زیرا دیه در جنایات غیر قصاصی از ابتدا بر ذمه تعلق می‌گیرد.

شاید ادعا شود، از نظر عرف الزام به پرداخت، ملازمه با دین دارد. در نتیجه ظهور عرفی الزام حاکم به پرداخت جریمه مالی، بدهکار شدن او به حکومت است و چه بسا بدون آن، جریمه کار عبثی تلقی گردد.

چنین ادعایی مبتلا به چند اشکال است؛ اینکه عرف در چنین مسئله‌ای مرجع تعیین‌کننده ملازمه باشد ادعای بی‌دلیل است؛ چراکه ملازمه بین حکم تکلیفی و وضعی مسئله‌ای استظهاری نیست؛ بلکه مربوط به اعتبارات شرعی و قانونی است و عرف در اعتبارات دخیل نیست. در صورت‌پذیرش استظهاری بودن این مسئله، می‌توان چنین ملازمه‌ای را برداشت کرد. البته مشروط به اینکه اختیار حاکم شرع در جعل چنین احکام وضعی را بپذیریم. ملازمه مذکور از باب ظهور الزام در اشتغال ذمه، قابل طرح است. ولی برخی از فقها، دیدگاه مخالف چنین نظری دارند. (نجفی، ۱۴۲۲، ص ۲۴) و به نظر نمی‌رسد به دلیل شخصی بودن مجازات‌ها خود قانون‌گذار بپذیرد که جریمه‌های نقدی در صورت فوت شخص بر عهده وارث منتقل گردد. در نتیجه نمی‌توان اراده‌ای را به صورت جزمی به قانون‌گذار نسبت داد. بلکه در مواردی مانند جرایم رانندگی به این دلیل که خودرو مورد جریمه قرار می‌گیرد نه شخص خاطی که خود جای تأمل دارد فوت مالک یا راننده اثری در این جریمه‌ها ندارد.

احتمالات در مسئله

قبل از بررسی ادله، احتمالاتی که در مسئله وجود دارد مورد توجه قرار می‌گیرد؛ احتمال اول: در مسئله حرمت برداشت از حساب بانکی اشخاص بدون اذن آنهاست؛ این احتمال مؤید به اصل اولی در مسئله است، به این بیان که در صورتی که دلیل قابل توجیهی برای جواز ارائه نگردد اصل بر عدم برداشت است؛ زیرا تصرف در مال دیگری بدون اذن صاحب آن حرام است مگر اینکه دلیل قابل قبولی دال بر جواز اقامه گردد. احتمال دوم: احتمال جواز است که متکی بر برخی از ادله‌ای است که در ادامه صحت و سقم آنها مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ادله جواز

همان‌گونه که اشاره شد جواز برداشت جرایم از حساب اشخاص، خلاف اصل است؛ چراکه اولاً: به لحاظ تکلیفی، اصل بر عدم جواز تصرف در اموال دیگران است. ثانیاً: به لحاظ حکم وضعی یعنی وجود ولایت، اصل بر عدم ولایت است و همچنین به لحاظ انتقال ملکیت مال به حساب دولت نیز اصل بر عدم انتقال است و بر همین اساس، اثبات جواز برداشت، نیازمند

ارائه دلیل است و بدون ارائه دلیل قابل قبول به عدم جواز، حکم می‌شود. در این قسمت ادله جواز ارائه می‌گردد.

۱. تقاص

جواز تقاص طلبکار از بدهکار یکی از ادله‌ای است که برای اثبات جواز برداشت از حساب قابل استناد است. جواز تقاص مربوط به موردی است که بدهکار از پرداخت بدهی خودداری می‌کند. در روایات و فقه به صورت اجمالی چنین کاری جایز شمرده شده است.

جواز تقاص مستفاد از آیه «فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»؛ پس هر کس به شما تعدی کرد، همانند آن بر او تعدی کنید. (بقره، ۱۹۴) و همچنین «فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ»؛ هرگاه خواستید مجازات کنید به اندازه‌ای که به شما تعدی شده کیفر دهید. (نحل، ۱۲۶) و همچنین برخی از روایات مستند جواز تقاص قرار گرفته است مانند: صحیح‌ه حضرمی که نقل می‌کند: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، مردی از دیگری طلب دارد و او آن را انکار می‌کند. مالی از سوی آن مرد در دست طلبکار قرار گرفته آیا جایز است به جای آن بردارد؟ حضرت فرمودند: بله^۱ و روایات دیگری مانند آن. (برای نمونه، صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۱۴-۴۸۵، حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ص ۲۷۴)

تقاص نیازمند اذن حاکم نیست (خمینی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۴۳۹) و شخص می‌تواند به حکم آیات و روایات مذکور اقدام به آن کند و حق خود را استیفا کند. حاکم اسلامی نیز می‌تواند برخی از حقوق مستحقان را مانند: منافع وقفی که برای جهات عامه وقت شده است تقاص کند. (خمینی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۴۳۹) سید یزدی می‌نویسد: حاکم شرع می‌تواند از باب ولایت شرعی از اموالی که در نزد اوست زکات، خمس و مظالم کسانی که آن را انکار

۱. «قَالَ قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدٍ لِلَّهِ رَجُلٌ كَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ مَالٌ فَجَحَدَهُ إِثَاءً وَ ذَهَبَ بِهِ ثُمَّ صَارَ بَعْدَ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ الَّذِي ذَهَبَ بِمَالِهِ مَالٌ قَبْلَهُ أَوْ أَخَذَهُ مِنْهُ مَكَانَ مَالِهِ الَّذِي ذَهَبَ بِهِ مِنْهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ قَالَ نَعَمْ وَلَكِنْ لِهَذَا كَلَامٌ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَخَذْتُ هَذَا الْمَالَ مَكَانَ مَالِي الَّذِي أَخَذَهُ مِنِّي وَإِنِّي لَمْ أَخْذُ مَا أَخَذْتُ مِنْهُ خِيَانَةً وَلَا ظُلْمًا» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۹۸؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۱۹۷-۴۳۹، طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۵۲-۱۶۹، حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ص ۲۷۴).

می‌کنند یا پرداخت را به تأخیر انداخته‌اند، تقاص کند اگر امکان اجبار بر ادا نباشد. (یزدی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۵)

با توجه به آنچه گفته شد، استدلال به تقاص در مسئله جواز برداشت جریمه‌ها از حساب بانکی روشن می‌شود. به این بیان که شخص جریمه شده، بدهکار به دولت است و فرض بر این است که در زمان مقرر از پرداخت جریمه خودداری کرده است در نتیجه دولت می‌تواند به حکم جواز تقاص از اموال وی بدهی او را وصول کند.

نقد استدلال به جواز تقاص

برداشت جریمه از حساب بانکی افراد تحت عنوان تقاص با اشکالاتی مواجه است ابتدا باید حدود و ثغور قاعده تقاص مشخص شود تا صحت استناد به تقاص روشن گردد.

در شرایط تقاص چنین گفته شده است:

در فرض انکار دین از سوی بدهکار، درحالی که استیفای حق از طریق محاکم قضایی با مانع همراه است تقاص جایز است. (نراقی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۴۵۲) البته قول اکثر این است که در فرض امکان رافع نیز تقاص جایز است. (نراقی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۴۵۳) ولی بعد از ترافع و قسم، تقاص جایز نیست. (نراقی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۴۵۳)

تقاص از ودیعه و امانت دارای دو دیدگاه است: تهذیبین، سرائر، شرایع، نافع، مختلف، شرح الشرایع صیمری، تنقیح و... (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۳۴۹، طوسی، ج ۳، ص ۵۳، حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۶، محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۰۹، محقق حلی، ۱۴۱۸، ص ۲۸۴، علامه حلی، ۱۴۱۳، ص ۴۱۲، علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۸۸، حلی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۶۸، شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۸۹) قائل به جوازند (نراقی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۴۵۶) و صدوق، حلبی، کیدری، طبرسی و ابن زهره تقاص از ودیعه را جایز نمی‌دانند. (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۸۵، الکافی فی الفقه، ص ۳۳۱، طبرسی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۸۸، ابن زهره، ۱۳۷۶، ص ۵۹۲) در روایات نیز مسئله محل اختلاف است؛ در برخی از روایات چنین عملی خیانت شمرده شده (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۹۸) و در برخی نسبت به آن اجازه داده شده است. (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۳۴۷) در تکمله العروه و مستند الشیعه دیدگاه

جواز ترجیح داده شده است، (یزدی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۲؛ نراقی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۴۵۷) و برخی نیز حکم به کراهت کرده‌اند. (گلپایگانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۰۷) اگر چه صاحب جواهر تنها دلیل کراهت را شهرت می‌داند؛ چراکه ظاهر ادله را مفید جواز بدون کراهت می‌داند.^۱ مرحوم امام قائل به کراهت است و همچنین عدم جواز را موافق احتیاط می‌داند. (خمینی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۴۳۸)

انکار دین و جحود از آن جزو شرایط تقاص است؛ بنابراین در فرض فراموشی شخص بدهکار و یا غایب بودن او و عدم اطلاع از وضعیت وی از منظر برخی تقاص جایز نیست. (یزدی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۳) همچنین باید خودداری شخص از ادای دین از باب بدعهدی و ناحق باشد؛ ولی اگر از باب اینکه شخص خود را بدهکار نمی‌داند یا مدعی را محق نمی‌داند در این صورت از منظر برخی از فقها مانند: مرحوم امام و فاضل لنکرانی تقاص جایز نیست. (خمینی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۴۳۶؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰، ص ۳۹۳) همچنین از دیدگاه مرحوم امام اگر طلبکار به هر دلیلی منعی از مطالبه دارد؛ مانند حیا، خوف و غیره در این صورت تقاص جایز نیست. (خمینی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۴۳۸)

تقاص از مستثنیات دین مشروط به اینکه اموالی غیر آن نداشته باشد جایز نیست؛ ولی اگر اموال دیگری برای خرید دارد تقاص بلامانع است. (نراقی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۴۶۲؛ یزدی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۴) البته برخی در آن مناقشه دارند. (روحانی، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۲۲۴) با مرور شرایط تقاص به راحتی می‌توان فهمید، استناد به جواز تقاص با موانعی همراه است؛ اول: صدق جحود و انکار با مشکلاتی روبروست؛ زیرا احراز این نکته که عدم پرداخت از باب ناحق و بدعهدی بوده مشکل است؛ چون این احتمال وجود دارد که شخص خود را در عدم پرداخت محق می‌داند و چنین جریمه‌ای را به دلایل شبهه موضوعیه یا حکمیه بر خود روا نمی‌دارد براین اساس احراز عنوان جحود مشکل است.

۱. لو لا شهرة الكراهة لأمكن المناقشة فيها بظهور قوله عليه السلام، «أما أنا فأحب أن تأخذ و تحلف» في عدمها. (نجفی، بی‌تا، ج ۴۰، ص ۳۹۳)

دوم: برخی از اموال، مانند: خانه جزو مستثنیات دین محسوب می‌شوند.^۱ احتمال قابل توجه بر اینکه اموالی که در بانک است، مربوط به امورات ضروری زندگی شخص و از مستثنیات دین است برداشت از حساب را با مانع روبرو می‌سازد.

ولی به نظر می‌رسد مستثنیات دین مربوط به خانه و اموال موجود شخص می‌باشد نه نسبت به پول آنها؛ زیرا اصل بر عدم استثنا است و تا زمانی که دلیل قاطعی بر استثنا ارائه نشود در حکم عدم استثناست. در غیر این صورت نوع طلب‌ها از دیگران قابل وصول نخواهد بود چون بیشتر اموالی که در دست مردم است بعدها برای خرید امور ضروری زندگی از آنها مانند خرید خانه یا خودرو و وسائل ضروری زندگی از آنها استفاده خواهد شد علاوه بر اینکه تعبیر حضرت مبنی بر «لَا تَهْلُ لَا بُدَّ لِلرَّجُلِ مِنْ ظِلٍّ يَسْكُنُهُ وَ خَادِمٍ يَخْدُمُهُنَّ»؛ برای هر مردی سایبانی برای سکونت لازم است و خادمی که او را خدمت کند. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۹۶) شامل خانه موجود می‌گردد نه اموالی که قرار است برای خرید خانه استفاده شود؛ بنابراین تا زمانی که ضروریات زندگی با این اموال تهیه نشده مانعی از اخذ نیست.

سوم: همه این استدلال‌ات و ایرادات در صورتی قابل طرح است که صدق دین بر این جرمه‌ها مورد پذیرش باشد. ولی صدق دین بر این جرمه‌ها با اما و اگر همراه است و به نظر نمی‌رسد بتوان به صورت قطعی حکم به دین بودن این جرمه‌ها کرد. در نتیجه بحث تقاص سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود.

چهارم: اشکال دیگری که ممکن است مطرح گردد، این که مجازات افراد تا آنجا که ممکن است نباید مانع انجام تکالیف فرد شود در نتیجه اگر برداشت از حساب مانع از پرداخت نفقه می‌گردد چنین امری مجاز نخواهد بود.

چنین اشکالی نیز ایراداتی دارد؛ زیرا در این صورت بسیاری از مجازات‌هایی که امروز برای افراد تعیین می‌گردد با این احتمال روبروست که در انجام تکالیف واجب شخص اختلال

۱. در قانون مستثنیات دین عبارت است از، الف- مسکن مورد نیاز محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی با رعایت شئون عرفی. ب- وسیله نقلیه مورد نیاز و متناسب با شأن محکوم علیه. ج- اثاثیه مورد نیاز زندگی که برای رفع حوایج ضروری محکوم علیه، خانواده و افراد تحت تکفل وی لازم است. (ماده ۵۲۴ آیین دادرسی قانون مدنی)

ایجاد کند و تردیدی نیست که مجازات زندان چنین اثری دارد؛ ولی هیچ فقیهی در چنین مجازات‌هایی ایراد نگرفته است.

۲. حکم حکومتی

دلیل دیگر برای جواز برداشت از حساب، جواز امکان استیفای حق از باب حکم حکومتی است به این معنا که حاکم اسلامی طبق مصالح عمومی می‌تواند برخی از اموال را به‌عنوان جریمه و تعزیر مصادره کند.

تصرف در اموال دیگران بدون اذن صاحبش نیازمند اذن حاکم شرع است؛ ولی مسئله‌ای که وجود دارد این است که حدود و ثغور این تصرفات تا چه میزان است. در واقع، سؤال اساسی این است که آیا حکم حکومتی در محدوده احکام وضعی مانند ملکیت و غیره نیز نافذ است؟

طبق مبنای ولایت مطلقه فقیه، فقیه والی حکومت بر اساس برخی آیات و روایات همه شئون و اختیارات یک حاکم برای حکومت اعم از تصمیمات و تصرفات را داراست و به تعبیر مرحوم امام همه اختیارات پیامبر اکرم (ص) و امام معصوم (صلوات الله علیه) در امر سلطنت و حکومت‌داری در دوران غیبت به فقیه واگذار شده است. البته برخی از اختلافات در این ناحیه بین فقها دیده می‌شود؛ زیرا ممکن است گفته شود اختیارات نبی اکرم (ص) نیز محدود به احکام شرعی بوده است و بیش از آن نمی‌توانسته‌اند در امر حکومت تصرف کنند مگر به ضروریات و تراحمات؛ ولی به این میزان که فقیه می‌تواند در اموراتی که خود مکلف مجاز به آن است، دخالت کرده و از سوی او این کار را انجام دهد اختلافی نیست. برای نمونه در صورت وجود مصلحت عمومی، فقیه می‌تواند بخشی از اموال شخص بدهکار را فروخته و به طلبکار بدهد. چنین فرضی در مقام تفسیر ولایت مطلقه فقیه مورد اختلاف نیست؛ بنابراین برداشت از حساب می‌تواند در حوزه اختیارات ولی فقیه باشد.

نقد استدلال به حکم حکومتی

استدلال به حکم حکومتی اگر چه از باب اختیارات ولی فقیه مبتلا به اشکالی نیست؛ ولی همچنان با ایراداتی همراه است؛ در فرض بحث که مجلس شورای اسلامی اقدام به

قانون‌گذاری می‌کند و دولت مأمور به اجراست حکم حکومتی وجود ندارد؛ زیرا مجلس از سوی ولی فقیه مأذون در چنین امری نیست به عبارتی فاقد چنین تفیذی است و رئیس جمهور نیز خود را صرفاً مأمور ابلاغ می‌داند؛ بنابراین مجلس مقتضی چنین امری را ندارد و دولت نیز در موارد زیادی حاضر به پذیرش مسئولیت قوانین مصوب نیست. درحالی که چنین امری نیازمند حکم حاکم است.

البته ممکن است، تأیید شورای نگهبان به عنوان حکم حکومتی از جانب فقهای شورای نگهبان به حساب آید.

درحالی که اولاً: حکم حکومتی منحصرراً در ید فقیه دارای بسط ید است و یا حداقل احتمال آن وجود دارد و غیر از شخص ولی فقیه، کسی چنین بسط یدی ندارد و جواز صدور حکم از سوی غیر ولی فقیه یا نفوذ حکم او محل تأمل است. ثانیاً: تأیید شورای نگهبان صرفاً اعلام عدم مخالفت با شرع است، نه تأیید و چه بسا برخی از فقهای شورای نگهبان طبق مبانی خود مخالف نظر نهایی شورا باشند و با عنایت به فتوای مرحوم امام یا مقام معظم رهبری یا مشهور فقها اعلام عدم مخالفت با شرع نموده باشند؛ بنابراین در چنین فرضی حتی توقع تأیید به معنای مصطلح نیز وجود ندارد. ثالثاً: حکم حکومتی نیازمند انشای فقیه به این عنوان است و صرف افتاء یا ابراز نظر برای آن کافی نیست.

پاسخ دیگر، به اشکال مذکور این است که مجلس و دولت در حوزه اختیارات ولی فقیه اقدام به تقنین و عمل می‌کنند به تعبیر دیگر، قوای سه‌گانه بازوان ولی فقیه در انجام وظایف و اختیارات او هستند و به هر میزان که ولی فقیه مجاز به تصرف در امور حکومت و مردم است حسب قانون اساسی جزو اختیارات قوای سه‌گانه است. مرحوم امام در سال ۱۳۶۰ در پاسخ به نامه ریاست مجلس می‌نویسد، «آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام می‌شود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حَرَج است پس از تشخیص موضوع به وسیله اکثریت وکلای مجلس شورای اسلامی، با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع محقق است، و پس از رفع موضوع خودبه‌خود لغو می‌شود، مجازند در تصویب و اجرای آن؛ و باید تصریح

شود که هر یک از متصدیان اجرا از حدود مقرر تجاوز نمود مجرم شناخته می‌شود و تعقیب قانونی و تعزیر شرعی می‌شود.» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۵، ص ۲۹۷) در نتیجه در همه اموری که به مصلحت عامه اقتضا می‌کند، قانون‌گذار می‌تواند از اختیارات ولی فقیه استفاده کند.

در حالی که از کلمات سابق روشن شد که مجلس شورای اسلامی در صورت داشتن تنفیذ و اذن از سوی ولی فقیه، چنین اختیاری خواهد داشت و بدون آن دلیلی بر چنین ولایتی وجود ندارد. بلکه در صورتی که ولی فقیه چنین اذنی به نمایندگان دهد و چارچوب آن را مشخص سازد مانعی نخواهد بود. در زمان مرحوم امام برخی مکاتبات دال بر اذن ایشان به مجلس بود؛ ولی از ایشان در مجالس بعدی و از سوی مقام معظم رهبری در طول زعامتشان چنین اذن و مکاتبه‌ای سراغ نداریم.

پاسخ دیگر، بر اشکال اینکه مجلس از طرف قانون اساسی چنین اختیاری را پیدا می‌کند به این بیان که قانون اساسی و ضوابط و چارچوب آن مورد تأیید رهبری است در نتیجه احکام موجود و اختیارات داده شده به نهادهای مطرح در قانون مورد تأیید ایشان است در نتیجه نمایندگان مجلس از این طریق، اختیار در جعل احکام ثانوی نیز پیدا می‌کنند و اساساً بدون این توجیه، هرگونه جعل قانون و تصرفات آنها با مشکل روبرو است.

این پاسخ نیز اگر چه دارای برخی ایرادات است؛ زیرا قانون اساسی برای برخی از مسئولین مانند ریاست جمهوری تنفیذ خاص رهبری را در نظر گرفته و این به‌خوبی نشان‌دهنده نیازمندی به تنفیذ رهبری در مراتب بالای مدیریت کشور است؛ ولی به نظر می‌رسد می‌تواند پاسخ قانع‌کننده به اشکال باشد. براین اساس تمام قوانین مصادره و غیره قابل توجیه است. در نتیجه قانون‌گذار می‌تواند از باب مصادره اقدام به برداشت از حساب کند.

ادله عدم جواز

ادله‌ای که برای اثبات عدم جواز علاوه بر اصل اولی می‌تواند مستند فقهی قرار گیرد در این قسمت مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۱. پرهیز از موضع تهمت

لزوم پرهیز از موضع تهمت از اموری است که می‌تواند مستند قول به عدم جواز باشد؛ زیرا هر عملی که موجب بدگمانی قابل توجه به حکومت اسلامی گردد جایز نیست. برداشت از حساب بدون اذن صاحب حساب در نگاه بسیاری از مردم، دزدی حکومت از حساب آنها قلمداد می‌گردد و این عنوان اگر چه کاملاً اشتباه و خطاست ولی به هر حال، موجب سوءظن به حکومت و حاکم اسلامی است. در نتیجه باید از آن خودداری شود.

پاسخ این استدلال این است: که چنین توهّمات و افکاری نباید معیار قرار داده شود و الا بسیاری از تصمیمات حکومت با اختلال روبرو خواهد شد؛ بلکه مصلحت عمومی باید ترجیح داده شود و نسبت به افکار عمومی لازم است روشنگری صورت گیرد.

۲. قاعده لاضرر

سپردن حساب به بانک چه به ماهیت امانت و چه به ماهیت قرض از باب اعتمادی است که به بانک‌های کشور وجود دارد و قطعاً عملکردی که اعتماد مردم را به بانک‌ها از بین ببرد نوعی ایراد به ساختار اقتصادی وارد می‌سازد. بانک که بر اساس اعتماد عمومی به آن ایجاد شده با چنین تکلیفاتی با حس خیانت‌درامانت و سلب اعتماد با ضرر مواجه خواهد شد و صاحبان بانک و سهام‌داران بانک را متضرر می‌سازد. در واقع دولت ناتوانی خود در وصول مطالبات خود را بر گردن عده‌ای از جامعه می‌نهد، بدون اینکه آنها رضایتی بر چنین امری داشته باشند. طبق مفاد قاعده عقلانی و شرعی لاضرر، حکومت حق ندارد، حکمی جعل کند که موجب اضرار به برخی از شهروندان باشد.

اشکال استدلال مذکور این است که اضرار به برخی از جامعه در بیشتر تصمیمات دولتی مشهود است و اساساً چنین استدلالی نمی‌تواند مانع تصمیمات دولتی گردد و در فرض مصالح عمومی و ضرورت، چاره‌ای از آن نیست.

۳. عدم تحقق قبض

ممکن است برخی با عنایت به لزوم تحقق قبض از طرف طلبکار برای برائت ذمه بدهکار چنین استدلال کنند که برداشت از حساب بدون اخذ و قبض طلبکار صادق نیست در نتیجه با چنین امری ذمه صاحب حساب همچنان به دولت مشغول است.

پاسخ این استدلال از کلمات گذشته روشن شد؛ زیرا صدق دین بر این جرایم محل تأمل است و براین اساس لزوم قبض بی موضوع است. ثانیاً؛ در این بحث، جرمه‌کننده و برداشت‌کننده یک شخص حقوقی یعنی دولت است؛ مگر اینکه نهادهای مختلف حاکمیتی را دارای شخصیت‌های حقوقی مستقل در نظر بگیریم که در این صورت اشکال دوم قابل طرح نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

مطالعه موضوع برداشت جرایم از حساب بانکی اشخاص نتایج زیر به دنبال داشت:

اول: اگر چه برداشت از حساب بانکی در جرایم از باب تقاص توجیه‌پذیر نیست؛ ولی از باب اختیارات حاکم در اداره جامعه در صورت احراز مصلحت عمومی جامعه، مانعی از آن نیست. ولی اساساً برداشت از حساب به دلیل اینکه تصرف در اموال قرضی یا ودیعه‌ای افراد در نزد بانک است و چنین رویکردی به دلیل اینکه در برخی از روایات خیانت شمرده شده، به تبع در فتاوا نیز مکروه دانسته شده است؛ بنابراین تا حد ممکن مناسب است حکومت از آن صرف‌نظر کند. در صورت اقدام به چنین روشی، توجیه افکار عمومی بر ضرورت چنین عملی برای رفع تهمت و جلوگیری از سوءاستفاده‌کنندگان لازم است.

یکی از ضرورت‌های این کار اعلام به دارنده حساب برای اطلاع از وضعیت است.

قرآن کریم

۱. ابن زهره، حمزه بن علی (۱۳۷۶ش). غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع. قم: مؤسسه تحقیقاتی امام صادق علیه السلام.
۲. امامی، سید حسن، (بی تا). حقوق مدنی. تهران: نشر اسلامی.
۳. جمعی از مؤلفان (بی تا). مجله فقه اهل البيت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۵. حلّی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۶. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (۱۴۲۰ق). تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۷. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة. چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸. حلّی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق). المختصر النافع فی فقه الإمامیة. چاپ ششم، قم: مؤسسه المطبوعات الدینیة.
۹. حلّی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۰. حلّی، مقداد بن عبدالله سیوری (۱۴۰۴ق). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی - ره.
۱۱. خمینی، سید روح الله (۱۳۷۹ش). صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی. چاپ دوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۲. خمینی، سید روح الله (۱۴۲۴ق). توضیح المسائل (محشّی). گردآورنده: سید محمدحسین خمینی بنی هاشمی، چاپ هشتم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. خمینی، سید روح الله (بی تا). تحریر الوسیله. قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.

۱۴. رجائی پور، مصطفی؛ عقباتی، فاطمه (۱۳۹۲). «بررسی مشروعیت خرید دین (تنزیل اسناد و اوراق تجاری) در بانکداری اسلامی از منظر فقه امامیه». فقه و تاریخ تمدن، سال دهم، شماره ۳.
۱۵. روحانی قمی، سید صادق حسینی (بی تا). فقه الصادق علیه السلام.
۱۶. صدر، سید محمدباقر (۱۴۰۱ ق). البنك اللاربوی. چاپ هفتم، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۱۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ ق). من لایحضره الفقیه. چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۸۴ ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصرخسرو.
۱۹. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن (۱۳۹۰ ق). الاستبصار فی ما اختلف من الأخبار. تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲۰. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن (۱۴۰۷ ق). تهذیب الأحکام. چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲۱. عاملی، حرّ، محمد بن حسن (۱۴۰۷ ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۲. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی (۱۴۱۳ ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
۲۳. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۰ ق). تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - القضاء و الشهادات. در یک جلد، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۲۴. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق). الکافی. چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲۵. گلپایگانی، سید محمدرضا موسوی (۱۴۱۳ ق). کتاب القضاء. قم: دار القرآن الکریم.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۲ ق). بحوث فقهیه هامة. قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر (بی تا). ربا و بانکداری اسلامی. قم: بی نا.
۲۸. نجفی، صاحب الجواهر، محمدحسن (بی تا). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۹. کاشف الغطاء نجفی، حسن بن جعفر بن خضر (۱۴۲۲ ق). أنوار الفقاهة. نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء.
۳۰. نراقی، مولی احمد (۱۴۱۵ ق). مستند الشیعة فی أحکام الشریعة. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۳۱. یوسفی راد، علی اکبر؛ سادات حسینی، سید حسین؛ دهقان، رمضان (زمستان ۱۳۹۹). «بررسی فقهی - حقوقی زمان احتساب خسارت تاخیر تأدیه در جرایم دارای رد مال پولی» پژوهش های فقه و حقوق اسلامی، شماره ۶۲.

۳۲. یزدی، سید محمدکاظم طباطبایی (بی تا). تکملة العروة الوثقی. قم: کتابفروشی داوری.

References

• The Noble Qur'ān

1. Ibn Zuhrah, Ḥamzah ibn 'Alī (1376 SH). *Ghunyat al-Nuzū' ilā 'Ilmay al-Uşūl wa al-Furū'* [Sufficiency for the Seeker in the Sciences of Principles and Branches (of Jurisprudence)]. Qom: Mu'assasah-ye Taḥqīqātī-ye Emām Ṣādeq (as) [Imam al-Ṣādiq Research Institute] (In Arabic).
2. Emāmī, Seyyed Ḥasan ([No Date]). *Hoqūq-e Madanī* [Civil Law]. Tehran: Nashr-e Eslāmīyeh (In Persian).
3. Group of Authors ([No Date]). *Majallat-e Fiqh-e Ahl al-Bayt (as)* [Journal of the Jurisprudence of the Ahl al-Bayt (Peace Be Upon Them)]. Qom: Mu'assasah-ye Dā'irat al-Ma'ārif-e Fiqh-e Eslāmī bar Mabnā-ye Madhhab-e Ahl al-Bayt (as) [Encyclopedia of Islamic Jurisprudence Institute Based on the School of the Ahl al-Bayt] (In Arabic).
4. Hurr al-'Āmilī, Muḥammad ibn al-Ḥasan (1409 AH). *Wasā'il al-Shī'ah* [The Means of the Shī'ah]. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt 'alayhim al-salām [Āl al-Bayt Foundation (Peace Be Upon Them)] (In Arabic).
5. Ḥillī, Ibn Idrīs, Muḥammad ibn Manṣūr ibn Aḥmad (1410 AH). *Al-Sarā'ir al-Ḥāwī li Taḥrīr al-Fatāwī* [The Concealed Secrets Containing the Codification of Verdicts], 2nd ed. Qom: Daftar-e Enteshārāt-e Eslāmī [Islamic Publications Office] (In Arabic).
6. Ḥillī, 'Allāmah, al-Ḥasan ibn Yūsuf ibn al-Muṭahhar al-Asadī (1420 AH). *Taḥrīr al-Aḥkām al-Shar'īyah 'alā Madhhab al-Imāmīyah* [Codification of the Sharia Rulings According to the Imāmī School]. Qom: Mu'assasat Imām al-Ṣādiq 'alayhi al-salām [Imam al-Ṣādiq Institute (Peace Be Upon Him)] (In Arabic).

7. Ḥillī, ‘Allāmah, al-Ḥasan ibn Yūsuf ibn al-Muṭahhar al-Asadī (1413 AH). *Mukhtalaḥ al-Shī‘ah fī Aḥkām al-Sharī‘ah* [Differences Among the Shī‘ah in the Sharia Rulings], 2nd ed. Qom: Daftar-e Enteshārāt-e Eslāmī [Islamic Publications Office] (In Arabic).
8. Ḥillī, Muḥaqqiq, Najm al-Dīn, Ja‘far ibn al-Ḥasan (1418 AH). *Al-Mukhtaṣar al-Nāfi‘ fī Fiqh al-Imāmīyah* [The Beneficial Summary of Imāmī Jurisprudence], 6th ed. Qom: Mu‘assasat al-Maṭbū‘āt al-Dīnīyah [Religious Publications Institute] (In Arabic).
9. Ḥillī, Muḥaqqiq, Najm al-Dīn, Ja‘far ibn al-Ḥasan (1408 AH). *Sharā‘i‘ al-Islām fī Masā’il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām* [The Laws of Islam Concerning Matters of the Permissible and the Forbidden], 2nd ed. Qom: Mu‘assasat Ismā‘īlīyān [Ismā‘īlīyān Institute] (In Arabic).
10. Ḥillī, Muqaddas, Muqaddād ibn ‘Abdullāh al-Sīwurī (1404 AH). *Al-Tanqīḥ al-Rā‘i‘ li Mukhtaṣar al-Sharā‘i‘* [The Splendid Revision of the Summary of the Sharā‘i‘]. Qom: Enteshārāt-e Ketābkhāneh-ye Āyatullāh Mar‘ashī Najafī – rah [Publications of the Āyatullāh Mar‘ashī Najafī Library – may God have mercy on him] (In Arabic).
11. Khomeynī, Seyyed Rūḥollāh (1379 SH). *Ṣaḥīfeh-ye Nūr: Majmū‘eh-ye Rahnamūd-hā-ye Ḥaẓrat-e Emām Khomeynī* [The Book of Light: Collection of the Guidance of His Eminence Imam Khomeini], 2nd ed. Tehran: Sāzmān-e Chāp va Enteshārāt-e Vezārat-e Farhang va Ershād-e Eslāmī [Printing and Publications Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance] (In Persian).
12. Khomeynī, Seyyed Rūḥollāh (1424 AH). *Tawdīḥ al-Masā’il (Muḥashshā)* [Clarification of Verdicts (Annotated Edition)], compiled by Seyyed Muḥammad Ḥusayn Khomeynī Banī Hāshimī, 8th ed. Qom: Daftar-e Enteshārāt-e Eslāmī [Islamic Publications Office] (In Persian).
13. Khomeynī, Seyyed Rūḥollāh ([No Date]). *Tahrīr al-Wasīlah* [The Codification of the Means]. Qom: Mu‘assasat Maṭbū‘āt Dār al-‘Ilm [Dār al-‘Ilm Publications Foundation] (In Arabic).
14. Rajā’ī Pūr, Muṣṭafā; ‘Oqbā’ī, Fāṭimah (Fall 1392 SH). «Barresī-ye Mashrū‘iyat-e Kharīd-e Dīn (Tanzīl-e Asnād va Awrāq-e Tejārī) dar

- Bānkdarī-ye Eslāmī az Manzar-e Fiqh-e Emāmīyeh» [Examining the Legitimacy of Discounting (Discounting Commercial Papers and Documents) in Islamic Banking from the Perspective of Imāmī Jurisprudence]. *Fiqh va Tārīkh-e Tamaddun* [Fiqh and Civilization History], year 10, no. 3, pp. [Page Range] (In Persian).
15. Rūhānī Qummī, Seyyed Šādiq Ḥusaynī ([No Date]). *Fiqh al-Šādiq ‘alayhi al-salām* [The Jurisprudence of al-Šādiq (Peace Be Upon Him)] (In Arabic).
 16. Šadr, Seyyed Muḥammad Bāqir (1401 AH). *Al-Bank al-Lā Ribawī* [The Non-Usurious Bank], 7th ed. Beirut: Dār al-Ta‘āruf lil-Maṭbū‘āt (In Arabic).
 17. Šadūq, Muḥammad ibn ‘Alī ibn Bābawayh (1413 AH). *Man Lā Yaḥḍuruhu al-Faqīh* [For Him Who is Not in the Presence of a Jurist], 2nd ed. Qom: Daftar-e Enteshārāt-e Eslāmī [Islamic Publications Office] (In Arabic).
 18. Ṭabarsī, al-Faḍl ibn al-Ḥasan (1384 SH). *Majma‘ al-Bayān fī Tafṣīr al-Qur‘ān* [The Gathering of Elucidation in the Interpretation of the Qur‘ān]. Tehran: Enteshārāt-e Nāšir Khusraw (In Arabic).
 19. Ṭūsī, Abū Ja‘far, Muḥammad ibn al-Ḥasan (1390 AH). *Al-Istibṣār fīmā Ukhtulifa fīhi min al-Akḥbār* [The Deliberation Concerning the Disputed Traditions]. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah (In Arabic).
 20. Ṭūsī, Abū Ja‘far, Muḥammad ibn al-Ḥasan (1407 AH). *Tahdhīb al-Aḥkām* [The Refinement of the Rulings], 4th ed. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah (In Arabic).
 21. ‘Āmilī, Ḥurr, Muḥammad ibn al-Ḥasan (1407 AH). *Wasā’il al-Shī‘ah* [The Means of the Shī‘ah]. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt ‘alayhim al-salām [Āl al-Bayt Foundation (Peace Be Upon Them)] (In Arabic).
 22. Shahīd al-Thānī, Zayn al-Dīn ibn ‘Alī al-‘Āmilī (1413 AH). *Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharā’i‘ al-Islām* [The Paths of Understanding to the Refinement of the Laws of Islam]. Qom: Mu’assasat al-Ma‘ārif al-Islāmīyah [Islamic Knowledge Institute] (In Arabic).

23. Fāḍil Lankarānī, Muḥammad (1420 AH). *Tafṣīl al-Sharī'ah fī Sharḥ Taḥrīr al-Wasīlah - al-Qaḍā' wa al-Shahādāt* [Detailing the Sharī'ah in the Explanation of Taḥrīr al-Wasīlah - Judiciary and Testimonies], in 1 vol. Qom: Markaz-e Fiqhī-ye A'immeḥ Aṭḥār 'alayhim al-salām [Jurisprudential Center of the Infallible Imams (Peace Be Upon Them)] (In Arabic).
24. Kulaynī, Abū Ja'far Muḥammad ibn Ya'qūb (1407 AH). *Al-Kāfī* [The Sufficient], 4th ed. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah (In Arabic).
25. Golpāyegānī, Seyyed Muḥammad Riḍā Mūsawī (1413 AH). *Kitāb al-Qaḍā'* [The Book of Judiciary]. Qom: Dār al-Qur'ān al-Karīm (In Arabic).
26. Makārim Shīrāzī, Nāṣir (1422 AH). *Buḥūth Fiqhīyah Hāmmah* [Important Jurisprudential Investigations]. Qom: Madrasat al-Imām 'Alī ibn Abī Ṭālib (as) [School of Imam 'Alī ibn Abī Ṭālib (Peace Be Upon Him)] (In Arabic).
27. Makārim Shīrāzī, Nāṣir ([No Date]). *Ribā va Bānkdārī-ye Eslāmī* [Usury and Islamic Banking]. Qom: Bī-Nā [Publisher Not Identified] (In Persian).
28. Najafī, Ṣāhib al-Jawāhir, Muḥammad Ḥasan ([No Date]). *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'i' al-Islām* [The Jewels of Discourse in the Explanation of the Laws of Islam], 7th ed. Beirut: Dār Ihya' al-Turāth al-'Arabī (In Arabic).
29. Kāshif al-Ghiṭā' Najafī, al-Ḥasan ibn Ja'far ibn Khidr (1422 AH). *Anwār al-Fiḳāha* [The Lights of Jurisprudence]. Najaf al-Ashraf: Mu'assasat Kāshif al-Ghiṭā' (In Arabic).
30. Narāqī, Mullā Aḥmad (1415 AH). *Mustanad al-Shī'ah fī Ahkām al-Sharī'ah* [The Relied Upon Source of the Shī'ah for the Sharia Rulings]. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt 'alayhim al-salām [Āl al-Bayt Foundation (Peace Be Upon Them)] (In Arabic).
31. Yūsufī Rād, 'Alī Akbar; Sādāt Ḥusaynī, Seyyed Ḥusayn; Dehqān, Ramaḍān (Winter 1399 SH). «Barresī-ye Fiqhī - Ḥoqūqī-ye Zamān-e Eḥtesāb-e Khasārat-e Ta'khīr-e Ta'dīyeh dar Jarā'im-e Dārandeh-ye Radd-e Māl-e Pūlī» [Jurisprudential-Legal Examination of the Timing for Calculating Delay Damage Compensation in Crimes

Involving Monetary Restitution]. *Pazhūhesh-hā-ye Fiqh va Hoqūq-e Eslāmī* [Research Journal of Islamic Jurisprudence and Law], no. 62, pp. [Page Range] (In Persian).

32. Yazdī, Seyyed Muḥammad Kāẓim Ṭabāṭabā'ī ([No Date]). *Takmilah al-'Urwah al-Wuthqā* [The Completion of the Firmest Bond]. Qom: Ketāb-forūshī-ye Dāvarī [Dāvarī Bookstore] (In Arabic).